نویسندگان خودپرواز



راز خودکشی نویسندگان

مسعود خیام

نویسندگان خودپرواز

راز خودکشی نویسندگان

مسعود خیام

در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح
را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد.

صادق هدایت

نویسندگان خودپرواز

راز خودکشی نویسندگان

مسعود خیام

۱۳۹۹

فیپا

+

شناسنامه

به گل‌هایی که پژمرد
به دل‌هایی که افسرد

نصرت‌الله نوح

برای این کتاب بـه مـراجـع فـراوان ایـنترنتی، عمدتاً انگلیسی و بعضاً فارسی، مراجعه کرده‌ام. رهیابی به آن‌ها با مـوتورهای جسـتجوگر، بـا سرکلید نام نویسنده میسر است.

کمتر نویسنده‌ای در طول عمر خود لااقل یک
بار به خودکشی فکر نکرده است.

برای نویسنده‌ی خودپرواز

هوشیار خیام

شبانه
سوارکار پیر می‌آید
شنل‌اش رنگ شب گرفته اما
بوی دریا می‌دهد

خسته
بر اسب پیرش
عزم تیغه‌ی کوه می‌کند
ماه به انتظارش نشسته

شاهین
شبانه پریده
بر ستیغ کوه
رویش علف و زوزه‌ی باد را نظاره می‌کند
پرهایش رنگ شب گرفته

عزم دریا می‌کند
صبح به انتظارش نشسته

فهرست

ورود

از من کپسول سیانور خواست. اولش باور نکردم. جدی بود. از وحشت خشک شدم. این شاید اصلی‌ترین خواسته‌ای بود که اجابت نکردم. حتا اگر می‌خواستم نمی‌توانستم. دست‌رسی نداشتم.

گفت: «می‌دانستم».

یعنی چه؟ می‌دانست از چنین دوستی چنان آبی گرم نمی‌شود، پس چرا خواست؟ مرگ خود را طلب می‌کرد؟ دوستی را محک زده بود؟

در جواب پرسش غمگین اما جدی‌ام خواند:

من مرگِ خویشتن را رازی کردم
او را
محرم رازی
و با او
از مرگ
من
سخن گفتم

من مرگِ خویشتن را با دیواری در میان نهادم
که صدای مرا
به جانب من
باز پس نمی‌فرستاد

و من سخنی نداشتم. و من تا مدت‌ها سخنی نداشتم. اشکم به سردخانه‌ی چشمم منجمد شده بود. «به چشم من نگاهی کرد/ دید اشکم را» در حالی که سری به تأیید ناپیدای دور درون خویشتنش فرو می‌جنبانید خواند:

خوشا رهایی
رهایی
رهایی
خوشا اگر نه زیستن به رهایی
مردن به رهایی

یونان

سافو

Sappho

شاعره‌ی یونانی قرن هفتم پیش از میلاد. تاریخ تولد و مـرگ سـافو دقیقا معلوم نیست. احتمالا بین ۶۱۰ تا ۶۳۰ پـیش از مـیلاد در خـانواده‌ای آریستوکرات و ثروتمند متولد شد و بین سی تا پنجاه سال زندگی کرد.

از شاعران هم عصر خود پیش افتاد. اشعار تغزلی بسیار دلنشین سرود. بیان صمیمی‌اش سبب می‌شد خواننده همدلانه خود را به او و به اشـعارش بسپارد.

در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد. ازدواج کرد و صاحب یک دختر شـد. افسانه‌های فراوانی در مورد زندگی او وجود دارد. از آن‌جا که جامعه‌ی یونانی آن دوران به شدت مردسالار بود، خانم‌های جزیره‌ی لِزبُس[۱] مجالس تمام زنانه ترتیب می‌دادند. شعر می‌خواندند، ساز می‌نواختند و حرکات موزون انجام می‌دادند، می‌رقصیدند و می‌نوشیدند و شادمانی می‌کردند. به هـمین جـهت

۱- Lesbos

خانم‌هایی که به یک‌دیگر تمایل دارند منتسب به این جزیره و «لزبین» خوانده می‌شوند.

از آن‌جا که اشعار سافو پرده‌درا بود، مسیحیان آثار او را کفرآمیز و خلاف اخلاق تشخیص دادند و سوزاندند. امروزه اندکی از شعرهای او باقی مانده اما احتمال دارد نسخه‌ی کامل آثار سافو در گنجینه‌ی محرمانه‌ی واتیکان باقی مانده باشد زیرا کاردینال‌های واتیکان یک نسخه از آثار کفرآمیزی را که می‌سوزاندند در کتاب‌خانه‌ی مخصوص نگه‌داری می‌کردند.

سافو در حدود ۵۸۰ پیش از میلاد خود را از صخره‌های مرتفع لوکادین[۱] در جزیره‌ی لِزبُس واقع در آسیای صغیر (آناتولی، بخشی از ترکیه کنونی) به پایین پرت و خودکشی کرد. این اولین خودکشی اهل قلم به شمار می‌آید.

خودکشی سافو تأثیر عمیقی بر هنرمندان اروپایی گذاشته و نقاشان و مجسمه سازان از زوایای مختلف آن را به تصویر کشیده‌اند.

۱- Leucadian

امپدوکل

Empedocle – انباذقلس – امپدوکلس

شاعر، فیلسوف، زیست شناس و سیاست‌مدار یونانی قرن پنجم پیش از میلاد و جزو حکمای پیش از سقرات است. تاریخ تولد او را حدود سال ۴۹۰ قبل از میلاد نوشته‌اند. حدود شصت سال زندگی کرد.

محل زندگی‌اش شهر آگراگاس یا به بیان امروزین آگریجنتو[۱] واقع در سیسیل ایتالیا بوده است. جزو اولین حکمایی بود که اعتقاد داشت دنیا ترکیبی از خاک، آب، هوا و آتش است و در آن به تناوب «قهر» و «مهر» حکومت می‌کنند. او می‌گفت در دنیا هم جبر و هم تصادف هر دو حاکمند.

معروف است که برای اقناع مردم، ادعاهای مابعدالطبیعه می‌کرد و با ترفندهای چشم‌بندی گونه، ادعای معجزه داشت. حتا گفته‌اند خود را «رب‌النوع» نیز خوانده است.

از طرفداران و مبارزان راه دموکراسی بود. دو کتاب شعر داشت. اولی به

۱- Agrigento

نام «در باره‌ی طبیعت» و دومی به نام «پالایش» بود. امروزه اندکی از اشعار امپدوکل باقی مانده است.

در سال ۴۳۰ پیش از میلاد به بالای آتش‌فشان آتنا صعود، سپس خود را از بالا به داخل دهانه‌ی آتش‌فشان پرتاب کرد.

خودکشی دردناک امپدوکل منبع الهام برخی هنرمندان شد از جمله شاعر انگلیسی ماتیو آرنولد[۱] شعری به نام «امپدوکل بر فراز آتنا» سروده است:

امپدوکل
آن مرد بزرگ
در آتش‌فشان آتنا پرید
پاک بسوخت

۱- Matthew Arnold

فرانسه

ژرار دو نروال

Gerard de Nerval

۱۸۰۸-۱۸۵۵

رمان نویس، شاعر، نمایشنامه نویس و مترجم فرانسوی قرن نـوزده فرانسه در ۲۲ ماه مه سال ۱۸۰۸ در پاریس به دنیا آمد. ژرار دو نـروال نـام مستعار است، نام واقعی این نویسنده‌ی مشهور ژرارد لابرونی[۱] بوده است.

پدرش پزشک ارتش ناپلئون بود. در جوانی به ویکتور هوگو معرفی شد و با او همکاری ادبی داشت. با نویسنده و شاعر فرانسوی تئوفیل گوتیه[۲] و عده‌ای دیگر انجمن ادبی درست کرد.

با ترجمه‌ی آثار گوته و شیلر و سایر نویسندگان آلمانی به زبان فرانسه، در شناساندن فرهنگ آلمانی به فرانسـویان نـقش مـهمی داشت. افسـانه‌ی معروفی هست که گوته وقتی ترجمه‌ی فرانسه‌ی نروال از فاوست را خـوانـد

۱- Gerard Labrunie

۲- Theophile Gautier

گفت «پس هنوز در فرانسه نوابغی وجود دارند!» در روایت دیگر گوته گفته: «این ترجمه از اصل بهتر است».

نخستین مجموعه‌ی اشعارش را در شانزده سالگی منتشر کرد. کتاب‌های بسیاری نوشته که بین آن‌ها «سیلوی» و «اورلیا» از شهرت ویژه برخوردار شده‌اند. سفرهای پرماجرایی به مشرق زمین داشت که شرح حوادث آن را در مقاله‌های متعدد در روزنامه‌ها به چاپ رساند.

ژرار دو نروال را جزو شاعران رمانتیک فرانسه ذکر می‌کنند. او بر مارسل پروست و آندره برتون و شاعران و نویسندگان بعد از خود به ویژه بر بنیان گذاران مکتب سور رآلیزم ادبی تأثیر عمیق داشت به طوری که از او به عنوان یکی از بنیان گذاران سور رآلیزم نام برده‌اند.

ژرار دو نروال دچار نوعی بیماری روانی بود و به تناوب در آسایشگاه‌های روانی بستری می‌شد. او در ۲۶ ژانویه سال ۱۸۵۵ در سن ۴۷ سالگی در یکی از کوچه‌های سرد و تاریک پاریس خود را حلق آویز کرد.

هانری دو مونترلان

Henry de Montherlant

۱۸۹۶–۱۹۷۲

رمان نویس، نمایشنامه نویس و مقاله نویس فرانسوی در ۲۱ آوریل سال ۱۸۹۶ در پاریس به دنیا آمد.

خانواده‌اش جزو کاتولیک‌های متعصب بوده و او را به مدرسه‌ی مذهبی گذاشتند. به خاطر روابطی که با یک پسر دیگر پیدا کرد از مدرسه اخراج شد. بعدها کتابی به نام «پسران» نوشت.

پدرش یک اصولگرای متعصب و سخت‌گیر بود به طوری که حاضر به نصب «برق» و «تلفن» در منزل خود نشد.

وقتی درس را تمام کرد در جنگ زخمی شد و مدال لیاقت گرفت. در زمان اشغال فرانسه توسط آلمان‌ها، در پاریس ماند و خبرنگار جنگ شد. در همین زمان به سرودن شعر و نوشتن مقاله و رمان پرداخت.

او تمام زندگی‌اش را وقف ادبیات کرد. کتاب‌هایش در مقیاس میلیونی

به فروش رسید و به زبان‌های گوناگون ترجمه شد.

در سال ۱۹۶۰ مونترلان را به عضویت در «آکادمی فرانسه» انتخاب کردند. سفرهای فراوانی به ویژه در اسپانیا و ایتالیا انجام داد.

در کتک‌کاری خیابانی به شدت کتک خورد و یک چشمش کور شـد. اواخر عمر کاملا کور شد و قادر به دیدن چیزی نبود.

هانری دو مونترلان در ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۷۲ در سن هفتاد و شش سالگی کپسول سیانور خورد و سپس گلوله‌ای به سر خود شلیک کرد.

رومن گاری

Romain Gary

۱۹۱۴-۱۹۸۰

رمان نویس، کارگردان سینما، خلبان و دیپلمات فرانسوی در ۸ ماه مه سال ۱۹۱۴ در ویلنیوس[۱] لیتوانی که در آن موقع جزو امپراتوری روسیه بود به دنیا آمد.

او از تبار یهودیان لیتوانی بود. پس از آن که در جنگ دوم جهانی هیتلر فرانسه را اشغال کرد او که خلبان بود به انگلستان پرواز کرد و تحت فرماندهی ژنرال شارل دوگل در ارتش آزادی بخش فرانسه به خدمت مشغول شد.

جایزه‌ی گنکور به هر نویسنده‌ای فقط یک بار تعلق می‌گیرد اما رومن گاری این جایزه را دو بار برد زیرا با اسم‌های مستعار مختلف رمان می‌نوشت و یکی از اسم‌های مستعار او نیز جایزه‌ی گنکور را برد که پسر عمویش پـاول

۱- Vilnius

پالویچ جایزه را دریافت کرد.

کتاب معروف او در ایران «خداحافظ گاری کوپر» است. از جمله‌های مشهور او یکی هم این که:

> ناخودآگاه نویسنده کثیف‌ترین جای ممکن است. شما می‌توانید تمام دنیا را آنجا پیدا کنید.

در آخرین یادداشت او که به یادداشت خودکشی معروف است نوشته:

> دلیل این کارم را باید در زندگینامه‌ام «شب آرام خواهد بود» پیدا کنید... در ضمن واقعا به من خوش گذشت. متشکرم و خداحافظ.

رومن گاری در دوم دسامبر سال ۱۹۸۰ در سن شصت و شش سالگی در پاریس با شلیک گلوله‌ای به خود شلیک به زندگی‌اش خاتمه داد.

آنتوان دو سنت اگزوپری

Antoine de Saint Exupery

۱۹۰۰–۱۹۴۴

رمان نویس، شاعر، روزنامه نگار و خلبان فرانسوی در ۲۹ ژوئن سال ۱۹۰۰ در شهر لیون فرانسه در یکی از اصیل‌ترین خانواده‌های اشراف به دنیا آمد. در دوران دبستان شاهد تلاش‌های مخترعان هواپیما و برادران رایت بود که می‌خواستند اختراع خود را به دولت فرانسه بفروشند.

با وجود تشویق همگانی برای پیوستن به نیروی دریایی، از آن جا که به این کار علاقه نداشت نتوانست وارد نیروی دریایی شود در عوض وارد نیروی هوایی شد، خلبانی آموخت و در حین خدمت به مراکش اعزام شد. پس از خاتمه‌ی خدمت سربازی به تشویق یکی از فرماندهان نظامی به نیروی هوایی پیوست و جزو پرسنل دائمی آن شد.

آنتوان دو سنت اگزوپری سفرهای فراوانی به آفریقا و آمریکای جنوبی و همچنین به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و به ایالات متحده آمریکا

کرد، مقالات فراوانی در مورد این سفرها نوشت و در روزنامه‌های پاریس به چاپ رساند. داستان‌ها و کتاب‌های او مانند شازده کوچولو و پرواز شبانه، متأثر از این سفرهای هوایی است.

در جنگ دوم جهانی و به دنبال سقوط فرانسه به دست نیروهای آلمان، اگزوپری به آمریکا رفت اما اواخر جنگ به فرانسه بازگشت.

در ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۴۴ با هواپیمای غیر مسلح بر فراز مدیترانه به پرواز در آمد و دیگر هرگز بازنگشت. در آغاز شایعاتی مبنی بر این که هواپیمایش هدف تیربار آلمان‌ها قرار گرفته بر سر زبان‌ها بود اما پس از آن که مدت‌ها بعد لاشه‌ی هواپیما پیدا شد معلوم گردید که مورد اصابت قرار نگرفته و هیچ تیراندازی در کار نبوده است.

خلبان‌هایی که تنهایی در آسمان را تجربه کرده‌اند، تپه‌ها و جنگل‌ها و رودخانه‌ها و دیگر عوارض طبیعی را مانند دوستان خود دانسته‌اند و برای رفع تنهایی با آنان صحبت کرده‌اند. این خلبانان اغلب دچار احساس‌های عجیب و حالات غریب روانی می‌شوند. این دقیقا همان حالاتی است که در گزارش‌های اگزوپری می‌خوانیم. از همین رو برخی گفته‌اند که او با هواپیمای خود اوج گرفت و اوج گرفت و اوج گرفت...تا آن‌جا که هواپیما قادر به اوج گرفتن بیش‌تر نبود، دچار نقص فنی شد و سقوط کرد و مرگ او را خودکشی خواندند.

اتریش

اشتفان تسوایگ

Stefan Zweig

۱۸۸۱-۱۹۴۲

رمان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس، روزنامه‌نگار و بیوگرافی‌نویس اتریشی در ۲۸ نوامبر سال ۱۸۸۱ در وین به دنیا آمد. او یکی از مشهورترین نویسندگان روزگار خود بود. پدرش یهودی ثروت‌مندی بود که کارخانه‌ی چاپ پارچه داشت. مادرش نیز از خانواده‌ای یهودی و بانک‌دار می‌آمد.

اشتفان تسوایگ در دانشگاه وین فلسفه خواند و در سال ۱۹۰۴ موفق به اخذ دکترای فلسفه گردید. روابط گرم و نزدیک با تئودور هرتزل[۱] بنیان‌گذار صهیونیزم[۲] داشت. هرتزل دبیر ادبی مهم‌ترین روزنامه‌ی آن روز وین بود و چند مقاله‌ی تسوایگ را برای چاپ قبول کرد. تسوایگ همچنین با رومن رولان، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات سال ۱۹۱۵ و روان‌شناس مشهور،

۱- Theodor Herzl

۲- Zionism

زیگموند فروید دوستی نزدیک داشت.

در سال ۱۹۳۴ پس از به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تسوایگ که وقایع آینده را حدس می‌زد اتریش را ترک کرد و در انگلستان اقامت گزید. در سال ۱۹۴۰ به آمریکا رفت. مدت کوتاهی میهمان دانشگاه ییل بود سپس به نیویورک رفت. در ۲۲ اوت سال ۱۹۴۰ باز هم مهاجرت کرد و این بار به برزیل رفت.

به خاطر آن‌چه در اروپا می‌گذشت افسردگی پیدا کرد و ناراحت از مهاجرت‌های ناخواسته، روزبه‌روز افسرده‌تر می‌شد. در این دوران در نامه‌ای نوشت: «بحران درونی من عمیق است. نمی‌توانم با مهاجرت کنار بیایم. دیگر آن کس را که در گذرنامه‌ی من است نمی‌شناسم». او همچنین نوشته: «ما و هم‌نسلان ما در خواب خوش به سر می‌بردیم و جز به ادبیات و هنر دل‌خوش نبودیم غافل از آن‌که سیاهی سنگین فاشیزم نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و عاقبت همه جا را در بر می‌گیرد».

در ۲۲ فوریه سال ۱۹۴۲ در ریودوژانیرو از دنیا رفت. جنازه‌ی او و همسرش را در حالی که دست در دست یک‌دیگر داشتند در آپارتمان‌شان پیدا کردند. آنان با مصرف مقدار زیادی دارو خودکشی کرده بودند.

شوروی

ولادیمیر مایاکوفسکی

Vladimir Mayakovsky

۱۸۹۳-۱۹۳۰

شاعر، نمایش‌نامه نویس و بازیگر روس در ۱۹ ژوئیه سال ۱۸۹۳ در گرجستان به دنیا آمد.

در روسیه تزاری بر علیه تزار مبارزه می‌کرد و به زندان افتاد. مایاکوفسکی قبل از انقلاب ۱۹۱۷ به شهرت رسید. طرفدار انقلاب کمونیستی بود و به بلشویک‌ها مهر می‌ورزید.

مایاکوفسکی شاعری فوتوریست[۱] بود در حالی که لنین، رهبر انقلاب به اشعار سنتی‌تر تمایل داشت. لنین که از شعر و ادبیات مدرن سر در

۱- مانیفست فوتوریسم شامل این نکات است: نفی گذشته‌ها. رو به سوی آینده داشتن. اشتیاق سرعت، ماشینیزم، نوگرایی صنایع، مدرنیزم و جوانگرایی فرهنگی.

نمی‌آورد با او چندان به مهر نبود.

مایاکوفسکی شعرهایش را در کوچه و بازار و برای مردم با صدای بلند می‌خواند. حتا به جبهه می‌رفت و برای تهییج سربازان شعر می‌خواند. او اوایل بسیار محبوب و مورد توجه بود. استالین این مهم‌ترین شاعر انقلابی شوروی را می‌ستود.

عاشق‌پیشه بود و روابط عاشقانه فراوان داشت. اواخر عمر دریافت که اشعار سیاسی‌اش که همه در مدح کمونیزم و کمونیست‌ها است دیگر خریدار و خواننده ندارد و فقط اشعار عاشقانه‌اش مورد توجه است. همین او را به شدت افسرده کرد.

در عمرش بیش از یک بار دست به خودکشی زد. همیشه شرط بندی می‌کرد. بارها در شرط بندی‌های رولت روسی هفت تیر بر شقیقه خود گذاشت.

عاقبت در ۱۴ آوریل سال ۱۹۳۰ بعد از ۳۷ سال زندگی پر جنب و جوش و پر تنش با هفت‌تیری بر شقیقه گلوله‌ی نهایی را شلیک کرد.

یادداشت خودکشی مایاکوفسکی

به همه

واقعیت مرگ من تقصیر هیچ کس نیست، خواهش می‌کنم حرف در نیاورید، آن‌کس که این‌جا مرده از شایعه متنفر است. مامان! خواهرها! رفقا! مرا ببخشید. این بهترین راهش نیست (من به دیگران توصیه

نمی‌کنم) اما من راه دیگری ندارم.
لیلیا! عاشقم باش.
رفـیق دولت! خـانواده‌ی مـن لیـلیا بـریک، مـادرم،
خواهـرانـم و ورونـیکا ویـتولدونا پـولونسکایا هسـتند.
ممنون می‌شوم اگر زندگی قابل تحملی برای خانواده‌ام
ترتیب بدهید.
اشعار چاپ نشده‌ی مرا به خـانواده‌ی بـریک بـدهید،
آنان از اشعارم محافظت خواهند کرد.

شعری که پس از خودکشی در جیب لباسش یافتند:

به قول معروف
حادثه‌ی آب‌دار نهایی تمام شد.
قایقی که عاشقش بودم
در برخورد به صخره‌های زندگی روزمره در هم شکست.
و من بدهکاری‌ام را پرداختم

دیگر لازم نیست بشمرم:
دردهایی که به دست دیگران زجرش را کشیدم
بدبختی‌ها
و دشنام‌ها.

خوش به حال آنان که باقی مانده‌اند

ولادیمیر مایاکوفسکی

ب.ت. (بعدالتحریر)
رفقا! مرا ضعیف تصور نکنید.

انگلستان

آرتور کویستلر

Arthur Koestler

۱۹۰۵-۱۹۸۲

داستان نویس، وقایع نگار و روزنامه‌نگار مجار، پنجم سپتامبر سال ۱۹۰۵ در بوداپست در خانواده‌ای از یهودیان اشکنازی متولد شد.

در جوانی کمونیست دو آتشه بود. در ۱۹۳۱ عضو حزب کمونیست آلمان شد. سفرهای متعدد به شوروی کرد و شهرهای مختلف آن را مورد بازدید قرار داد.

به کوهنوردی علاقه داشت و قله ارمنی آرارات را که امروز در خاک ترکیه قرار دارد فتح کرد. در ترکمنستان با لنگستون هیوز که سال‌ها ساکن عشق‌آباد بود ملاقات کرد. بعدها به خاطر استبداد استالین و محاکمات مسکو از حزب بیرون آمد و ضد کمونیست شد و تا آخر با استالینیسم مبارزه کرد.

آرتور کویستلر در دانشگاه وین به تحصیل روانشناسی مشغول شد و با گروهی از دانشجویان، نهضت صهیونیستی به راه انداخت. او تحصیلاتش را

به پایان نرساند و قبل از امتحانات نهایی، کتاب‌های خود را دور ریخت یا سوزاند. سپس به فلسطین رفت که تا آن موقع تحت قیمومیت انگلستان بود و در شهرهای مختلف مثل تل‌آویو و اورشلیم ساکن شد.

در شروع جنگ دوم جهانی به زندان فرانسویان افتاد. پس از آزادی از طریق مراکش و پرتغال به انگلستان رفت. آرتور کویستلر که از یهودیان مجارستان بود، در سال ۱۹۴۵ به تابعیت انگلستان در آمد و از آن تاریخ به بعد او را جزو نویسندگان انگلیسی فهرست می‌کنند. یک سال برای ارتش انگلستان کار کرد سپس به کار در بی‌بی‌سی پرداخت.

کویستلر زبان‌های آلمانی، مجاری، انگلیسی، فرانسه، ییدیش، روسی، اسپانیولی و عبری می‌دانست و کتاب‌های خود را به زبان‌های مختلف می‌نوشت. در پایان جنگ به فرانسه رفت و با ژان پل سارتر و سیمون دو بوار دوستی و ارتباط نزدیک یافت.

او جزو اولین مصرف کنندگان ال.اس.دی. بود اما پس از مصرف دچار افسردگی شدید شد. از آن پس به مخالفت شدید با آلدوس هاکسلی که جزو طرفداران داروهای روانگردان بود پرداخت.

اواخر عمر دچار بیماری پارکینسون شد که به تدریج او را از حرکت باز می‌داشت. سپس سرطان خون گرفت و دچار زجر مضاعف شد و نهایتا اول مارس سال ۱۹۸۲ در ۷۶ سالگی در لندن همراه همسرش خودکشی کرد.

ویرجینیا وولف

Virginia Woolf

۱۸۸۲-۱۹۴۱

داستان نویس، مقاله نویس، منتقد و ناشر انگلیسی، ۲۵ ژانویه سال ۱۸۸۲ در لندن به دنیا آمد.

از جوانی دچار حمله‌های عصبی می‌شد. در ۱۹۰۴ پس از یک حمله عصبی برای اولین بار دست به خودکشی زد. در زندگی بارها دچار آسیب روانی شد و تحت درمان قرار گرفت.

تحصیلات رسمی دانشگاهی نداشت و خود آموخته بود. جزو پیشگامان به‌کارگیری «جریان سیال ذهن» در داستان است.

در سال ۱۹۱۲ با لئونارد وولف ازدواج کرد. با همسرش در سال ۱۹۱۷ انتشارات هوگارت[۱] را برپا کردند. آثار نویسندگان جوان و گمنام از جمله

۱- Hogarth Press

کارهای اولیه‌ی کاترین مانسفیلد و تی اس الیوت آنجا به چاپ رسید.

آخرین نامه‌ای که این بانوی نویسنده‌ی مشهور به شوهرش نوشته گویای اسرار است. این نامه بارها ترجمه شده. یکی از ترجمه‌ها به نقل از ویکیپدیا فارسی چنین است:

> عزیزترینم، تردیدی ندارم که دوباره دچارِ جنون شده‌ام. احساس می‌کنم نمی‌توانم یکی دیگر از این دوره‌های وحشتناک را از سر بگذرانم و این‌بار بهبودی نخواهم یافت. شروع به شنیدنِ صداهایی کرده‌ام و نمی‌توانم تمرکز کنم؛ بنابراین کاری را می‌کنم که به گمانم بهترین کارِ ممکن است.
>
> بهترین شادیِ ممکن را تو در اختیارم گذاشته‌ای. هرآنچه می‌توان بود، برایم بوده‌ای. می‌دانم که دارم زندگی‌ات را تباه می‌کنم، می‌دانم که بدون من می‌توانی کار کنی و می‌دانم که خواهی کرد. می‌دانم. گمان نمی‌کنم تا پیش از آغازِ این بیماریِ وحشتناک، هیچ دو نفری می‌توانستند از این شادتر باشند. بیش از این توانِ مبارزه ندارم. می‌بینی؟ حتا نمی‌توانم این را هم درست بنویسم. نمی‌توانم چیزی بخوانم.
>
> می‌خواهم بگویم همه‌ام را مدیونِ تو هستم. تو با همه‌چیزِ من ساخته‌ای و به طرزی باورنکردنی نسبت به من مهربان بوده‌ای. همه‌چیز جز اطمینان به نیکیِ تو، مرا ترک گفته‌است. دیگر نمی‌توانم به تباه

کـردنِ زنـدگی‌ات ادامـه دهـم. گـمان نـمی‌کنم هـیچ
دونفری بتوانند آنقدر که ما شاد بوده‌ایم، شاد بـاشند.
ویرجینیا

۲۸ مارس سال ۱۹۴۱ پس از پـنجاه و نـه سـال زنـدگی جـیب‌های لباسش را پر از سنگ کرد و به داخـل رودخـانه‌ای در انگـلستان فـرو رفت. جسدش یک ماه بعد پیدا شد. آن را سوزاندند و خاکسترش را دفن کردند.

چک

بهومیل هرابال

Bohumil Hrabal

۱۹۱۴-۱۹۹۷

نویسنده و شاعر جمهوری چک ۲۸ مارس ۱۹۱۴ به دنیا آمد. مادرش با پدرش ازدواج نکرده بود و روابط داخلی خانوادگی‌شان بسیار پیچیده بوده است.

هرابال سال ۱۹۴۶ در رشته‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد هـمزمان در رشته‌های فلسفه و ادبیات و تاریخ، مطالعات دانشگاهی داشت. اما همان گونه که در آن دوره از زندگی تحصیل کردگان کشور چکسلواکی مرسوم بـود بـه زندگی «کارگر – روشنفکر» روی آورد.

این روشنفکران که ناگزیر به انجام کارهای یدی می‌شدند به اجبار یا اختیار به مشاغلی مانند سوزن‌بان قطار، دست فروش، اسباب بازی فـروش دوره گرد، کارگر ذوب فلزات، کارگر ساختمان، شیشه شور، رانـنده تـاکسـی و مانند آن روی می‌آوردند. در نوشته‌های هرابال آشنایی با این مشاغل به طرز

خیره کننده‌ای به چشم می‌خورد.

چندین کتاب مهم نوشته که بین آن‌ها «تنهایی پر هیاهو» بسیار مشهور است. برخی از این کتاب‌ها به فارسی ترجمه شده. او را بزرگ‌ترین نویسنده‌ی چک خوانده‌اند.

بارها در مورد خودکشی گفت و نوشت. حتا در آخرین روز گفت که دعوت‌نامه‌ای از شاعر مرده‌ای که نزدیک بیمارستان دفن بود دریافت کرده. در سال ۱۹۹۷ هرابال بیمار و در طبقه پنجم بیمارستان بستری بود. روز سوم فوریه کنار پنجره رفت و گفت می‌خواهد به کبوتران دانه بدهد. ناگاه خود را از پنجره به بیرون پرت کرد. طبیب معالجش مرگ او را بدون هیچ تردیدی خودکشی اعلام کرد.

سوئد

کارین بوی

Karin Boye

۱۹۰۰–۱۹۴۱

شاعر، نویسنده و مترجم سوئدی ۲۶ اکتبر ۱۹۰۰ به دنیا آمد. در ۲۲ سالگی اولین کتاب شعرش را منتشر کرد. در دانشگاه‌های اوپسالا و استکهلم به تحصیل زبان و ادبیات پرداخت. در ۱۹۲۸ فارغ‌التحصیل شد و به تدریس در مدارس پرداخت.

در سال ۱۹۳۱ به انتشار مجله رو مـی‌آورد. از نـویسندگان و شـعرای نوگرا و پیشرو سوئد بود. کتاب سرزمین بی‌حاصل تی اس الیوت را در در همان سال‌ها ترجمه و چاپ کرد.

بیش از پنج رمان و شش کتاب شعر چاپ کرد. «بله، البته که دردآور است» یکی از مهم‌ترین اشعار اوست.

مهم‌ترین اثر او داستان دیستوپیایی[1] به نام کالوکاین[2] رمانی علمی تخیلی سیاسی اجتماعی است. مجسمه‌ی او را در شهر زادگاهش یوتبری برپا داشته‌اند.

در سی سالگی شوهر کرد اما ازدواجش دیری نپایید سپس وارد رابطه‌ی همجنس شد.

کارین بوی در جنگ دوم جهانی در کشورش سوئد، در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۴۱ در سن ۴۱ سالگی با خوردن قرص‌های خواب آور خودکشی کرد.

۱- dystopia (مدینه‌ی باطله – جهنم دره) متضاد یوتوپیا (مدینه‌ی فاضله – آرمانشهر)

۲- Kallocain

استیگ داگرمن

Stig Dagerman

۱۹۲۳-۱۹۵۴

نویسنده، شاعر، نمایشنامه نویس و روزنـامه نگـار سـوئدی ۵ اکـتبر ۱۹۲۳ به دنیا آمد. پدر و مادرش ازدواج نکرده بودند و به سرعت از هم جدا شدند. استیگ را به والدین پدرش سپردند. پدر بزرگ و مادر بزرگ که در روستا زندگی می‌کردند معاش و گذران دشواری داشتند. زندگی استیگ بسیار سخت بود. فوت پدر و مادر بزرگ به فاصله‌ی دو سال، زندگی او را به مراتب دشوارتر کرد.

استیگ مدت کوتاهی در دانشگاه به تحصیل پـرداخت سـپس تـرک تحصیل کرد و به سربازی رفت.

شب‌ها بدون وقفه می‌نوشت. نـوشته‌های اولیـه‌اش تأثـیرات عـمیق کافکا و فالکنر را نشان می‌داد. در ۲۵ سالگی سردبیر روزنامه جوانان شد. چهار رمان و چهار نمایش‌نامه نوشت که از نظر اقتصادی زندگی او را تأمین کرد.

شهرت و اعتبار فراوان کسب کرد. بعضی منقدین ادبی او را کـافکای سوئد خواندند. به نام و افتخارش جایزه ادبی مهمی برقرار کرده‌اند که در سال ۱۹۹۹ به احمد شاملو به عـنوان شـاعر بـزرگ آزادی تـقدیم کـردند. بـرخـی کارهایش به فارسی ترجمه شده است.

دو بار ازدواج و هر دو بار متارکه کرد. روانش پریشان و آشفته بود. به دفعات نیمه شب او را در حال رانندگی دیده بودند.

پنج سال بعد از مرگش مجموعه داستان‌های کوتاهش به انگلیسی به نام «بازی‌های شبانه» منتشر شد.

بارها اقدام به خودکشی کرد تا نهایتا در ۴ نوامـبر ۱۹۵۴ در سـن ۳۱ سالگی به زندگی خود خاتمه داد.

کرواسی

ایوانا برلیچ ماژورانیچ

Ivana Berlic Mazuranic

۱۸۷۴-۱۹۳۸

نویسنده‌ی کرواسی در تـاریخ ۱۸ آوریـل سـال ۱۸۷۴ در خـانواده‌ای اصیل و مشهور به دنیا آمد. پدر بـزرگش سـیاستمدار مـعروفی بـود. پـدرش نویسنده، حقوقدان و مورخ بود و فرهنگ واژگان حقوق و تاریخ کرواسـی را نوشت.

تمام افراد خانواده‌اش تحصیل کرده و مشهور بودند و تحصیلات ایوانا در داخل خانواده انجام شد.

همه شکل نوشته‌ای از او به جا مانده: داستان کودکان، رمان، داستان کوتاه و مقاله. مقاله‌هایش تا سال‌ها بعد از نوشته شدن به چاپ نرسید.

بابت نوشتن کتاب‌های کودکان در کرواسـی بـه شـهرت رسـید. ایـن کتاب‌ها در سایر سرزمین‌ها نیز مشهور شد.

مشهورترین کتابش «ماجراهای شگفت‌انگیز شاگرد کفاش، هلاپیچ»

است. اختر اعتمادی این کتاب را به فارسی ترجمه کرده است.

در سال ۱۸۹۲ شوهر کرد و دارای شش فرزند شد. شـوهرش بـرلیچ واتروسلاو حقوقدان و سیاستمدار بود.

به علت افسردگی شدید در تاریخ ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۳۸ در زاگرب کرواسی با ۶۴ سال سن خودکشی کرد.

کوبا

رینالدو آرناس

Reinaldo Arenas

(۴۷ سال) ۱۹۹۰-۱۹۴۳

شاعر، نمایشنامه‌نویس و نویسنده‌ی کوبایی در تاریخ ۱۶ ژوئیه سال ۱۹۴۳ در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد. وی در انقلاب سال ۱۹۵۹ فیدل کاسترو پانزده ساله بود. در ابتدا هوادار پر و پا قرص فیدل کاسترو بود و در پایان جزو منتقدین جدی دیکتاتور کوبا شد.

همجنس‌گرا بود و در جامعه‌ی کوبا مسایل و مشکلات فراوان داشت، به همین دلیل مغضوب فیدل کاسترو و سایر انقلابیون کمونیست بود.

رمان نویس، شاعر و نمایش‌نامه نویس بود. رمان‌های اول و دوم رینالدو آرناس بسیار موفق بود و باعث کسب شهرت و اعتبار شد. کانون ملی نویسندگان و هنرمندان کوبا به او بابت کارهایش جایزه داد.

در ۱۹۸۰ به جرم فساد اخلاقی بازداشت شد. پس از مدت کوتاهی، در ۱۹۸۰ و در مقطعی که مخالفان اجازه‌ی خروج پیدا کردند کوبا را به مقصد

آمریکا ترک کرد.

در آمریکا به جرگه‌ی مخالفین و مبارزین پیوست و بر علیه دیکتاتوری فیدل کاسترو سخنرانی می‌کرد و بسیار فعال بود.

در ۱۹۸۷ بیمار شد و پزشکان بیماری او را ایدز تشخیص دادند که به معالجه پرداخت.

نهایتا در ۷ دسامبر ۱۹۹۰ با مصرف مقادیر فراوانی دارو و مشروبات الکلی در نیویورک به زندگی خود خاتمه داد.

در یادداشت خودکشی دلیل کار خود را این گونه نوشته:

> به علت بیماری خاص و افسردگی وحشتناک قادر به نوشتن و مبارزه در راه آزادی کوبا نیستم. من به زندگی خود خاتمه می‌دهم اما تمام کوبایی‌ها را، چه آن‌ها که داخل و چه آن‌ها که خارج از کوبا هستند، تشجیع می‌کنم که به مبارزه برای آزادی کوبا ادامه دهند. کوبا بالاخره آزاد خواهد شد. من این‌جا خلاص شده‌ام.

آمریکا

ارنست همینگوی

Ernest Miller Hemingway

۱۸۹۹-۱۹۶۱

روزنامه‌نگار، نویسنده و ورزشکار آمریکایی قرن بیستم در ۲۱ ژوئیه ۱۸۹۹ به دنیا آمد. پدرش پزشک و مادرش معلم پیانو بود. دانشگاه نرفت و تحصیلات آکادمیک نداشت. زندگی پر ماجرایی را پشت سر گذاشت. عاشق ماهیگیری و شکار بود. در جنگ اول جهانی رانـنده‌ی آمـبولانس شـد و در جنگ‌های داخلی اسپانیا خبرنگار جنگی بود.

معتقد بود هر نویسنده‌ای باید یک دوره روزنامه‌نگار باشد اما دوره‌ای کوتاه. سبک ویژه‌ی نویسندگی همینگوی باعث شهرت عظیم او شـد و بـر معاصرانش تأثیر فراوان گذاشت. امروزه در آمریکا الگوی استاندارد نویسندگی شده است و نرم‌افزارهای نوشتن، پس از غلط‌گیری دیکته و اصلاحات گرامر، سلیس بودن متن را با الگوهای همینگوی می‌سنجند.

از روی بسیاری از کتاب‌هایش فیلمنامه تهیه کردند و سینما از آثار او

بهره‌ی بسیار برد. برف‌های کلیمانجارو، وداع با اسلحه، ناقوس‌ها برای که به صدا در می‌آیند، خورشید همچنان طلوع می‌کند و پیرمرد و دریا از جمله‌ی آثار اوست.

در سال ۱۹۵۳ جایزه‌ی معتبر پولیتزر را به خاطر کتاب پیرمرد و دریا برد. جایزه‌ی نوبل ادبیات سال ۱۹۵۴ به خاطر سبک ویژه‌ی نویسندگی و مجموعه‌ی آثار موفقش به او تعلق گرفت.

امروزه آثارش جزو ادبیات کلاسیک آمریکا طبقه‌بندی می‌شود. چهار بار ازدواج کرد و زندگی سرخوشی داشت.

مبتلا به یک بیماری ژنتیک خانوادگی به نام هموکروماتوسیس[1] بود که باعث می‌شد بدنش قادر به هضم و جذب صحیح آهن نباشد. این بیماری مشکلات فراوان جسمی و روانی ایجاد می‌کند. بعدها همین بیماری را مسئول خودکشی او قلمداد کردند. خواهرش اورسولا و برادرش لیسستر و نوه‌اش نیز خودکشی کردند.

همینگوی در ۲ ژوئیه ۱۹۶۱ در سن شصت و دو سالگی در اوج شهرت و ثروت با تفنگ شکاری به زندگی خود خاتمه داد.

۱- Hemochromatosis

سیلویا پلات

Sylvia Plath

۱۹۳۲-۱۹۶۳

شاعر، رمان نویس، داستان کوتاه نویس و مقاله نویس آمریکایی ۲۷ اکـتبر سـال ۱۹۳۲ در بـوستون مـاساچوست بـه دنـیا آمـد. پـدرش اسـتاد زیست‌شناسی دانشگاه بوستون بود.

در سال ۱۹۵۳ پس از آن که در کلاس نویسندگی پـذیرفته نشـد بـه شدت افسرده گردید و با خوردن تعداد فراوانی قرص خواب آور خودکشی کرد اما او را به بیمارستان رساندند و نجات دادند سپس تحت درمان روانکاوی و شوک الکتریک قرار دادند که تأثیرات آن تا پایان بر او باقی ماند.

چندی بعد با بورس تحصیلی به انگلستان رفت و در دانشگاه کمبریج به تحصیل پرداخت. در سـال ۱۹۵۵ رسـاله‌ی پـایانی خـود را روی کـارهای داستایوفسکی ارائه کرد. در این دوره با شاعر انگلیسی تد هیوز ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. در سال ۱۹۶۲ از شوهرش جدا شد. سیلویا پلات از نقش

سه گانه‌ی خود به عنوان روشنفکر، همسر و مادر سخن گفته است.

سیلویا پلات ۱۱ فوریه سال ۱۹۶۳ در سن ۳۱ سالگی در یک نـیمه شب در لندن تمام درزها و منفذهای آشپزخانه را با پارچه و حوله بست و راه نفوذ هوا را گرفت و با نوار چسب همه جا را هوابندی کرد سپس سر خود را داخل فِرِ اجاق گاز کرد و شیر گاز را تا انتها باز و با تنفس گاز سمی خودکشی کرد.

عده‌ای خودکشی او را به خـاطر خـیانت‌ها، آزارهـا و نـاسازگاری‌های شوهرش دانستند اما یکی از روانکاوان که روی بیماری‌های سیلویا پلات کار کرده معتقد بود بیماری او ژنتیک است. سال‌ها بعد پسر سـیلویا پـلات نـیز خودکشی کرد.

ریچارد براتیگان

Richard Brautigan

۱۹۳۵-۱۹۸۴

رمان نویس، شاعر و نویسنده‌ی داستان‌های کوتاه آمریکایی ۳۰ ژانویه ۱۹۳۵ در واشنگتن متولد شد. پدرش قبل از تولد خانواده را ترک کرد و او هرگز پدرش را ندید.

از همان کودکی شب‌ها می‌نوشت و روزها می‌خوابید و به همین علت مورد تمسخر و آزار اطرافیان قرار می‌گرفت.

بیست ساله بود که با سنگ شیشه‌ی کلانتری را شکست و به زندان افتاد. بعد از یک هفته به بیمارستان منتقل شد. او را مبتلا به بیماری جنون جوانی تشخیص دادند. به او شوک الکتریک دادند که جزو معالجات متداول آن دوره بود.

در بیست و یک سالگی اولین مجموعه شعرش را منتشر کرد. نویسنده‌ای پست مدرن بود و کتاب‌هایش فروش نمی‌رفت، خودش در خیابان

آن‌ها را می‌فروخت یا هدیه می‌داد.

پس از آن که کتاب «صید ماهی قزل آلا» را نوشت به شهرت رسید و آثارش پرفروش شد. طنز سیاه در نوشته‌های براتیگان موج می‌زند. چندین کتاب او به فارسی ترجمه شده است.

با پل مک کارتنی، جان لنون و گروه بیتل‌ها کار مشترک دارد و بخش‌هایی از نوشته‌هایش را همراه با موسیقی آن‌ها خواند.

در اغلب کارهایش از راوی اول شخص مفرد استفاده کرده به طوری که کارهایش را اتو بیوگرافی در نظر گرفته‌اند.

۲۵ اکتبر سال ۱۹۸۴ در ۴۹ سالگی در کالیفرنیا با تفنگ شکاری خودکشی کرد.

ویل کاپی

Will Cuppy

۱۸۸۴-۱۹۴۹

نویسنده، ویراستار و طنز پرداز آمریکایی ۲۳ اوت ۱۸۸۴ در ایندیانا متولد شد. در دانشگاه شیکاگو به تحصیل پرداخت و فوق لیسانس ادبیات انگلیسی گرفت. ویل کاپی در طول عمرش بیش از چهار هزار رمان را برای بررسی و ارائه‌ی نظر خواند.

همواره بیش از بیست و پنج کتاب باز در اطراف خود داشت و تا در مورد موضوعی کاملاً نمی‌خواند یک کلمه نمی‌نوشت. برای هر کار فیش تهیه می‌کرد. نوشته‌های او روی کارت است. بعدها فیش‌هایش به دست دوستانش تنظیم و چاپ شد.

معروف‌ترین کار او به دست نجف دریابندری با نام چنین کنند بزرگان به فارسی ترجمه شده است. در اغلب مدارک بین‌المللی انگلیسی زبان به این ترجمه اشاره شده است. این ترجمه به قدری در زبان فارسی خوش نشسته که

مردم فکر کردند این کتاب تألیف خود نجف دریابندری است که برای فرار از سانسور زمان شاه آن را ترجمه خوانده است. علت اصلی این فکر ناشناس بودن این کتاب ویل کاپی در سرزمین‌های غیر انگلیسی زبان بود.

خود من هر چه سعی می‌کردم انگلیسی کتابی را که «چنین کنند بزرگان» بتواند ترجمه‌اش باشد پیدا کنم نمی‌توانستم. نجف دریا بندری بارها مورد سوآل واقع شد تا آن که در حاشیه‌ی مصاحبه‌ی مهمی که همراه همکاران مجله‌ی آدینه با نجف در منزل من انجام شد از او مستقیما در مورد کتاب چنین کنند بزرگان پرسیدم که گفت این کتاب نوشته‌ی نویسنده‌ی آمریکایی ویل کاپی است و آدرس و مشخصات کتاب و نام اصلی آن[1] را بیان کرد.

این همان مصاحبه‌ای است که در آن مصاحبه شونده صادق هدایت را دکادان[2] خواند.

ویل کاپی نهایتاً دچار افسردگی شدید شد و ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۹ در ۶۵ سالگی با مصرف بیش از اندازه‌ی داروهای خواب‌آور در نیویورک خودکشی کرد.

۱- The Decline and Fall of Practically Everybody

۲- رو به زوال، رو به انحطاط = Decadent

ژاپن

ریونوسوکه آکوتاگاوا

Ryunosuke Akutagawa

۱۸۹۲-۱۹۲۷

ریونوسوکه آکوتاگاوا داستان کوتاه نویس، نمایشنامه نویس و شاعر ژاپن در تاریخ اول مارس ۱۸۹۲ در شهر توکیو به دنیا آمد. اسمش را پسر اژدها گذاشتند زیرا با گاهشمار ژاپنی در سال اژدها در ماه اژدها در روز اژدها و در ساعت اژدها به دنیا آمد. در کودکی بیمارگونه و به طرز خارق العاده‌ای حساس بود.

مادرش مدت کوتاهی پس از به دنیا آمدنش دچار بیماری روانی حاد شد و او را عمویش بزرگ کرد. به بیماری مادرش آگاه بود. در نوشته‌هایش آمده «مادرم دیوانه‌ای آرام بود.»

در سال ۱۹۱۰ وارد دبیرستان شد. بسیاری از همکلاسی‌هایش بعداً نویسنده شدند. در سال ۱۹۱۳ وارد دانشگاه امپراتوری توکیو شد و در رشته‌ی ادبیات انگلیسی شروع به تحصیل کرد. در همین زمان شروع به نوشتن کرد.

در سال ۱۹۱۴ همراه با همکلاسی‌های سابقش یک مجله‌ی ادبی منتشر کرد.

او را پدر داستان کوتاه ژاپن خوانده‌اند. در عمر کوتاهش بیش از یکصد و پنجاه داستان کوتاه نوشته که مشهورترین آن‌ها «راشومون» است کـه در بیست و سه سالگی نوشت.

انـتشار راشـومون سـبب آشـنایی نـزدیک بـا نـاتسومه سـوسِکی[۱] نویسنده‌ی شهیر آن دوران شد. با راهنمایی سوسِکی به نوشتن یک سـری داستان‌های برگرفته از افسانه‌های قرن دوازده و سیزده ژاپن پرداخت.

در ژاپن جایزه‌ی ادبی به نامش برقرار کرده‌اند. برخـی کـارهایش بـه فارسی ترجمه شده است. ازدواج کرد و صاحب سه فرزند شد.

در سال‌های آخر زندگی دچار بیخوابی مزمن و مفرط شده بود و بـه شدت از دیوانه شدن می‌ترسید. در این دوره اغلب کارهایش حـال و هـوای بیوگرافی دارند.

در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۷ در توکیو در ۳۵ سالگی با مصرف مقدار فراوانـی دارو خودکشی کرد.

۱- Natsume Soseki

یاسوناری کاواباتا

Yasunari Kawabata

۱۸۹۹-۱۹۷۲

یاسوناری کاواباتا در تاریخ ۱۱ ژوئن سال ۱۸۹۹ در شهر اوزاکا ژاپن در خانواده‌ی جا افتاده‌ی پزشک کاواباتا به دنیا آمد. در سن چهار سالگی والدینش را از دست داد و یتیم شد. پدر بزرگ و مادر بزرگش سرپرستی او را بر عهده گرفتند. خواهر بزرگ‌تری داشت که عمه‌اش سرپرستی او را بر عهده گرفت. فقط یک بار در ده سالگی خواهرش را دید و یک سال بعد خواهرش فوت کرد. در سن پانزده سالگی تمام اقوام نزدیکش را از دست داده بود.

وارد دانشگاه امپراتوری توکیو شد و در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی تحصیل کرد. در میانه‌ی کار رشته‌ی تحصیلی را تغییر داد و وارد رشته‌ی ادبیات ژاپنی شد و رساله‌ی خود را با عنوان «تاریخچه‌ی کوتاهی از رمان نویسی در ژاپن» نوشت و در سال ۱۹۲۴ فارغ‌التحصیل شد.

در روزنامه نگاری، رمان نویسی و نوشتن داستان کوتاه متخصص بود.

در ۱۶ اکتبر سال ۱۹۶۸ اولین نویسنده‌ی ژاپنی بود که جایزه‌ی نوبل ادبیات را از آن خود کرد. بردن این جایزه بر شهرت و افتخار او به مراتب افزود.

در جوانی دو بار دچار دردهای عشق ناکام شد. نـهایتاً ازدواج کـرد و زندگی خانوادگی داشت که تا آخر دوام آورد. در ۱۹۳۴ در یک کار منتشر شده نوشت:

> احساس می‌کنم کـه هـرگز دست زنـی را بـه گـونه‌ای
> رمانتیک در دست نگرفته‌ام...آیا مردی هستم که باید
> به حالم افسوس خورد؟

رئیس کانون نویسندگان ژاپن بود و توانست ترتیبی قـائل شـود کـه رمان‌های ژاپنی به انگلیسی و سایر زبان‌های اروپایی ترجمه شود. او در طول ۷۳ سال زندگی پر بار خود داستان‌های فراوانی نوشته است.

یاسوناری کـاوابـاتا در ۱۶ آوریـل ۱۹۷۲ در سـن ۷۳ سـالگی بـا گـاز خودکشی کرد.

یوکیو میشیما

Yukio Mishima

۱۹۲۵–۱۹۷۰

یوکیو میشیما در تاریخ ۱۴ ژانویه سال ۱۹۲۵ در شهر توکیو ژاپن به دنیا آمد. پدر میشیما کارمند دولت بود. خواهرش در هفده سالگی از تیفوس مرد.

میشیما دو جنس‌گرا بود. تمایلات همجنس‌گرایانه‌اش همواره مورد انکار واقع شد. در امتحانات ورودی ارتش موفق نشد و به جای ارتش به دانشگاه توکیو رفت و در رشته‌ی حقوق در خواند.

رمان نویس، نمایشنامه نویس، شاعر، هنرپیشه، کارگردان سینما و فعال سیاسی بود. کتاب‌های متعددی دارد که برخی به فارسی ترجمه شده است. زندگی‌نامه‌ی مفصل او را نیز به چاپ رسانده‌اند.

نویسنده‌ی پر کار و پر جلوه‌ی ژاپنی که آثارش تأثیرات غرب مدرن بر ژاپن سنتی را به نمایش می‌گذاشت.

برخی منقدین میشیما را از مهم‌ترین نویسندگان ژاپن دانسته‌اند. چند بار کاندیدای دریافت جایزه‌ی نوبل شده است. در ژاپن بـه نـام و افـتخارش جایزه‌ی ادبی برقرار شده است. ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد.

خودکشی او از یک سال قبل طراحی شده بود. تم اصلی این خودکشی، وطن پرستی افراطی میشیما بود و با مراسم کـامل در حـضور تـعداد زیـادی نظامی انجام شد.

در تاریخ ۲۵ نوامبر سال ۱۹۷۰ در توکیو به صورتی تراژیک و تأثیرگذار شکم خود را درید و مرتکب خودکشی سنتی[۱] ژاپنی شد. پس از آن که شکم خود را با شمشیر درید، با دست امعاء و احشاء خود را بیرون ریخت و سرش را یکی از دوستانش از بدن جدا کرد.

۱- Hara Kiri یا Seppuku شکم خود را دریدن.

ایران

صادق هدایت

۱۲۸۱-۱۳۳۰

۱۹۰۳-۱۹۵۱

در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد. پدرش هدایت‌قلی‌خان اعتضادالملک از رجال قاجاریه بود. مدتی در مدرسه دارالفنون تحصیل کرد سپس به مدرسه فرانسوی «سن لویی» رفت. از نوجوانی مقاله نویسی را شروع کرد. اولین روایت مقاله زندگی و رباعیات عمر خیام را در هیجده سالگی نوشت. تأثیر تربیت فرانسویان در زندگی و آثارش مشهود است. در دبیرستان سن لویی گیاهخوار شد و تا آخر گیاهخوار باقی ماند. در جوانی در مورد رفتار مهربان با حیوانات نوشت. بعدها کتاب فواید گیاهخواری را تألیف کرد. پس از دوران دبیرستان در سال ۱۳۰۵ همراه عده‌ای از محصلین برای تحصیل در رشته مهندسی عازم بلژیک شد. تحصیلات علوم دقیقه در بلژیک هیچ انگیزه‌ای را در او به وجود نیاورد. به فرانسه رفت تا در پاریس به ادبیات بپردازد. مدام کتاب می‌خواند و تمام کتاب‌های دندان‌گیر ادبی از زیر نگاهش رد می‌شد. احتمالا

مشهورترین و تأثیرگذارترین نویسنده‌ی معاصر ایرانی است. در سال ۱۳۰۷ در سن بیست و شش سالگی اقدام به خودکشی کرد. می‌خواست خود را در رودخانه غرق کند اما نجاتش دادند. علت این خودکشی مسایل عاطفی و عشق و عاشقی بود. به زودی ترک تحصیل کرد و در سال ۱۳۰۹ به تهران بازگشت. همراه با مسعود فرزاد و مجتبی مینوی و بزرگ علوی گروه ربعه (چهار نفره) را تشکیل داد. این گروه از پیشگامان هنر و ادبیات نو به شمار می‌آیند. به شکایت وزیر معارف تا مدتی ممنوع‌القلم شد. هدایت جزو نخستین قربانیان معاصر سانسور در ایران است. در سال ۱۳۱۵ به هند رفت و زبان پهلوی آموخت. کارنامه اردشیر بابکان را از پهلوی ترجمه کرد. در هند توانست اثر مهم ادبی خود یعنی رمان بوف کور را که در پاریس نوشته بود پس از ویرایش مختصر با دستگاه استنسیل در نسخه‌های محدود تکثیر کند و برای دوستان و آشنایان بفرستد.

یکی از نویسندگان بسیار مورد علاقه‌اش ژرار دو نروال بود که از او تأثیر پذیرفت. هدایت با آثار ژرار دو نروال آشنایی عمیق داشت. گویا برای درک راز یگانگی بوف کور باید آثار ژرار دو نروال را مطالعه کرد. صادق هدایت در سال ۱۳۳۰ در آپارتمان خود در پاریس با گاز خودکشی کرد.

حسن هنرمندی

۱۳۰۷-۱۳۸۱

۱۹۲۸-۲۰۰۲

در طالقان به دنیا آمد. در ساری دیپلم دبیرستان گرفت. از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فرانسه فارغ‌التحصیل شد. برنامه‌های ادبی رادیو ایران را اداره می‌کرد. در دبیرستان‌ها به تدریس مشغول شد. در سی و شش سالگی به فرانسه رفت و در ادبیات فرانسه دکترا گرفت. به ایران بازگشت و در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تدریس زبان فرانسه پرداخت. مترجم و شاعر بود.

در سال ۱۳۳۳ در دوران سردبیری ماهنامه‌ی سخن نخستین ترجمه‌ی خود را به نام همسران هنرمندان اثر آلفونس دوده منتشر کرد.

مهم‌ترین دفترهای شعر او عبارتند از ۱ - هراس و ۲ - برگزیده‌ی شعرها.

ترجمه‌های متعدد به ویژه از آثار آندره ژید مانند سکه سازان و

مائده‌های زمینی از خود به یادگار گذاشته است. حسن هنرمندی علاقه داشت آندره ژید را هر چه بیشتر به فارسی زبانان بشناساند. بعد از انقلاب به فرانسه رفت و در سال ۱۳۸۱ در پاریس با خوردن قرص خواب آور خود را خواباند.

غزاله علیزاده

۱۳۲۷-۱۳۷۵

۱۹۴۹-۱۹۹۶

در خانواده‌ای فرهنگی به دنیا آمد. مادرش منیر سیدی شاعر و نویسنده بود. در نوجوانی گیاهخوار شد. از دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد. در دوران دانشجویی با مرتضی آوینی (آن زمان کامران) آشنا شد. مرفه بود و نیاز اقتصادی نداشت. برای ادامه تحصیل در دانشگاه سوربن به پاریس رفت اما درس را ناتمام گذاشت و به ایران برگشت. دو بار ازدواج کرد. هر دو ناموفق. ازدواج اولش با بیژن الهی بود که در نتیجه صاحب یک دختر شد. ازدواج دومش با محمدرضا نظام شهیدی بود. معروف‌ترین کارش رمان دو جلدی «خانه ادریسی‌ها» است. به سرطان مبتلا شد. دو بار خودکشی کرد هر دو ناموفق. در نهایت در جنگلی در رامسر خود را بر درختی دار زد. از او یادداشتی بر جا مانده است:

آقای دکتر براهنی و آقای گلشیری وکوشان‌عزیز!

رسیدگی به نوشته‌های ناتمام خودم را به شما عزیزان واگذار می‌کنم. ساعت یک و نیم است. خسته‌ام. باید بروم. لطف کنید و نگذارید گم و گور شوند و در صورت امکان چاپشان کنید. نمی‌گویم بسوزانید. از هیچ‌کس متنفر نیستم. برای دوست‌داشتن نوشته‌ام، نمی‌خواهم، تنها و خسته‌ام برای همین می‌روم. دیگر حوصله ندارم. چقدر کلید در قفل بچرخانم و قدم بگذارم به خانه‌ای تاریک. من غلام خانه‌های روشنم. از خانم دانشور عزیز خداحافظی می‌کنم. چقدر به همه و به من محبت کرده‌است. چقدر به او احترام می‌گذارم. بانوی رمان، بانوی عطوفت و یک هنرمند راست و درست. با شفقت بسیار. خداحافظ دوستان عزیزم

اسلام کاظمیه

۱۳۰۹-۱۳۷۶

۱۹۳۰-۱۹۹۷

داستان نویس، روزنامه نگار و فعال سیاسی بـود. پس از انـقلاب بـا علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی در «جنبش» همکاری کرد. به فرانسه پناهنده شد. در «جبهه نجات ایران» با علی امینی همکاری کرد. پس از مرگ امینی روی دست خودش ماند و مدتی بعد خود را رهانید.

شاهرخ مسکوب که با اسلام کاظمیه رفاقت داشت داستان خودکشی او را در کتاب روزها در راه به این صورت شرح داده‌است:

ششم ماه مه ۱۹۹۷

صبح امروز منوچهر تلفن کرد:

– شاهرخ

– صدایت از ته چاه در می‌آید!

– آره

– چی شده؟
– این اسلام دیشب کار خودش را تمام کرد. احمق
– نه...

دیگر نه او توانست حرف بزند و نه من. یک لحظه سکوت بود. پس از آن، شکسته بسته اضافه کرد: صبح که در مغازه را باز کردم دیدم یادداشتی گذاشته برای خداحافظی؛ عذر خواهی از زحمت‌هایی که داده؛ پرسیدم: حالا چی؟ در چه وضعی است؟ گفت: «هرموز» و یکی دو نفر دیگر رفته‌اند سراغ جنازه... گوشی را گذاشتم. از فرط درماندگی و بیچارگی نسلی که ماییم گریه‌ام گرفت. نادان، ناتوان و دست بسته؛ رها شده در این جنگل مولا. انقلابی؛ ضد شاه؛ طرفدار خمینی؛ مخصوصاً از شب‌های شعر انجمن فرهنگی ایران و آلمان (که یکی از کارگردان‌های آن شب‌ها بود)، شرکت در انقلاب؛ همکاری با... در گروه یا جمعیتی که تشکیل داده بود؛ سر دبیری کاوش و بعد؛ فرار و پناهندگی؛ سرنوشت محتوم انقلابی‌های غیر مذهبی: یا زندان و مرگ یا فرار!

در پاریس با گروه نجات ایران دکتر امینی همکاری می‌کرد و با «ایران و جهان» که ارگان آن‌ها بود. نجات ایران پاشید. امینی مرد و اسلام کاظمیه شاگرد یک مغازه فتوکپی شد. چند سالی هم به شاگردی گذشت و به پیسی و نداری و آبرو داری. تا

اینکه به کمک یکی از دوستانش در کوچه «مایه» مغازه فتوکپی مفلوک بدبخت فقیر و بیچاره‌ای باز کرد. اینکاره نبود و در همه کار و همه چیزش درمانده بود. دو سکته قلبی و بیماری سخت؛ تنهایی؛ نداری و عزت نفس؛ گرفتاری مالی و اجراییه؛ و بد تر از همه اینها برای آدمی دردمند سیاست؛ نومیدی از هر چه در ایران می‌گذرد و بیگانگی تمام با هر چه در اینجاست؛ و آخر سر؟ خودکشی و خلاص! مرگ یکبار شیون یکبار...

ساسان شفیعی از مرگ شجاعانه اسلام با خبر شد و رفت به سراغ منوچهر... گفت: آقای پیروز؛ هر کاری که لازم است برای اسلام می‌کنیم؛ یک قبر درپرلاشزمی‌خریم. در سالن یک هتل آبرومند مجلس یادبودش را برگزار می‌کنیم و همه تشریفات دیگر... مخارجش به عهده من. ولی شما بگویید چه کار باید کرد؟ روز بعد هم تلفن کرد که قرارداد را با فلان شرکت تشییع جنازه‌امضا کرد و چک صادر شده. مراسم یادبود هم در هتل... خواهد بود. و ظاهراً بقیه کارها را به منوچهر – که از آن همدردی و از این بزرگواری حظ و حتا تعجب کرده بود – واگذاشت. چون ساسان هیچ دوستی یا مناسبتی با اسلام نداشت جز آنکه می‌دانست او از دوستان پدرش بود. همین و بس.

فردای روزی که پدر ساسان مرد؛ اسلام آمد دم

مغازه. پشت دخل ایستاده بودم. بعد از سلام و علیک حالش را پرسیدم. دیدم بجای جواب چانه‌اش می‌لرزد.

گفتم: چی شده؟

نمی‌توانست جواب بدهد. فقط گفت: شفیعی...

گفتم: طوری شده؟

گفت: مرد، سکته کرد، رفت،

جا خوردم. چون مرد رفتنی نبود.

گفتم: بیا تو، بیا تو.

و آمدیم در همین دولتسرای پشت مغازه داستان مرگ دوستش را تعریف کرد و گریه می‌کرد. نمی‌توانست تنها بماند. نمی‌توانست حرف نزند. فکر کرده بود بیاید پیش من. یکی دو ساعتی نشست. کمی آرام گرفت و رفت.

شفیعی برای اینکه اسلام را از شاگردی دکان فتوکپی و مخصوصاً از زیر دست صاحب کار درویش خاکسار خوش ظاهر سر به زیر موزمار برهاند، رفت توی جلد اسلام که بیا خودت یک دکان فتوکپی باز کن. سرمایه اولیه را هم شفیعی بعهده گرفت. اسلام اگرچه اینکاره نبود ولی از روی ناچاری این دست دوستی را پذیرفت. راهی به جایی نداشت اما یکی دو روز پیش از امضای اسناد مرگ ناگهانی شفیعی سر رسید و اسلام هم فاتحه دکانداری را خواند. اما همین پسر این بار پیشقدم شد و گفت: خواست پدرم باید انجام شود. و

انجام داد. بگذریم از اینکه اسلام بینوا اینکاره نبود. حساب و کتاب سرش نمی‌شد. نمی‌دانست با مشتری‌ها چه بکند. دکان پاتوق چند دوست و آشنای باز نشسته بیکار و جای گپ زدن و قصه پردازی بود. بوی نا و نم کهنه می‌داد و مورچه کنار بساط چای و پای ظرف آشغال می‌پلکید و مغازه در تمام این سه چهار سال بدهکار و دست آخر ورشکسته شد.

اسلام کاظمیه پیش از رفتن چندین صفحه یادداشت از خود به‌جا گذاشته و لحظه به لحظه پرواز خود را شرح داده‌است. عنوان یادداشت‌هایش چنین است:

رفتیم و دل شما را شکستیم...

منصور خاکسار

۱۳۱۸–۱۳۸۸

۱۹۳۹–۲۰۱۰

نویسنده و شاعری که بیشتر کارهایش در آمریکا به چاپ رسیده است. پیش از انقلاب با برادرش نسیم خاکسار، نویسنده‌ی مشهورتر، همراه چند اهل اندیشه خوزستانی به زندان افتاد. در سال‌های دهه‌ی چهل در ایران همراه با ناصر تقوایی سردبیری نشریه‌ی ادبی «هنر و ادبیات جنوب» را به عهده داشت. پس از انقلاب نیز مدتی در جمهوری اسلامی زندانی شد. به دنبال رهایی از زندان راهی اروپا شد.

در سال ۱۹۹۰ به آمریکا مهاجرت کرد و تا آخر آنجا ماند. از اعضاء قدیمی کانون نویسندگان ایران بود و خارج از ایران به عضویت کانون نویسندگان ایران در تبعید در آمد.

از منصور خاکسار سیزده مجموعه شعر به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر شده است.

منصور خاکسار، شاعر غربت زده، در یادداشت خودکشی از زخمی کشنده سخن می‌گوید. آلوده به الکل و مواد مخدر نبود و گزارشی از افسردگی هم ندارد. آیا تمام یا قفل نشده بود؟

در سال ۱۳۸۸ در هفتاد و یک سالگی به زندگی خود خاتمه داد.

تجربه نزدیک

یکی از دوستان نویسنده‌ام که جزو متخصصین خودکشی است و به طرز حیرت‌انگیزی هنوز زنده مانده، به شرط محفوظ داشتن نامش حاضر شد تجربه‌ی شخصی‌اش را بگوید. او می‌گفت تاکنون «شونصد و نفتاد» دفعه به فکر پرواز به خالی بی‌کرانه افتاده و «هومده» بار عملا اقدام به خودکشی کرده، ناموفق، که امیدوار بوده لااقل یک بار موفق از آب در آید. او همیشه می‌خندد و همواره رو به سوی زندگی دارد اما به گونه‌ای زندگی می‌کند که هر لحظه آماده‌ی رفتن است. در مقولات «خور و خواب و خشم و شهوت» از هیچ کس حتا از خود شیخ سعدی هم کم نمی‌آورد و در بیست و پنج سالگی آن‌چه برای من آرزو، برای او خاطره بود. پس از آن‌که به حد کفایت گرم شد برایم از لحظات ماقبل پرواز گفت:

> سفید. خالیِ سفید. هیچ، هیچ، فقط سفید، فقط خالی سفید. بدون هیچ احساسی. نه خوش‌آیندی، نه بدآیندی، نه غم، نه شادی، نه درد، نه هیچ چیز دیگر. فقط خالی سفید. به کسی که خودکشی می‌کند و

می‌میرد احترام می‌گذارم. من از کودکی آرزوی نبودن می‌کردم. آرزو داشتم مثل کمد یا گلدان یا رادیو می‌بودم اما نه انسانی جان دار. تنم طاقت فعالیت غیر عادی مغزم را نداشت و به گریه می‌افتادم. پرواز مغزم خیلی خیلی بالاتر از امکانات جثه‌ام بود.

یک بار که با هواپیمایی متحد[۱] از میامی به لس‌آنجلس پرواز می‌کردم، وسط‌های راه سفید و خالی شدم. حبیب راه متوجه اوضاع غیر عادی می‌شود. چیزی می‌گوید (خودش بعداً برایم تعریف کرد) از من چیزی می‌پرسد. متوجه نمی‌شوم. بی‌حرکت می‌مانم. حتا سر خود را بر نمی‌گردانم. حبیب راه به میهماندار می‌گوید و او بلافاصله به خلبان منتقل می‌کند. خلبان جلو می‌آید و پس از بررسی مختصری به صندلی خود باز می‌گردد. من به همان حال باقی می‌مانم. در فرودگاه لس‌آنجلس آمبولانس پای پله‌های هواپیما منتظر است. به بیمارستان نیروی هوایی منتقل می‌شوم. پزشک هوایی مرا معاینه می‌کند و پس از بررسی گذرنامه و پی بردن به دفعات فراوان پروازهای غیر عادی، داروی خواب آور تجویز می‌کند. پس از خوابی عمیق و طولانی به حال عادی بر می‌گردم.

۱- United Airline

وقتی حالم خوب شد با دکتر گفتگوی مفصلی داشتم و دریافتم نزد من سفید شدن زیر تأثیر شوک مغز و از بابت کار کشیدن‌های بسیار زیاد و غیر عادی از مغز به ویژه بابت پروازهای پیاپی روی مدار و تغییرات سریع نصف‌النهار است. من روی هر نصف‌النهار کتاب تازه‌ای شروع می‌کنم اما وقتی کتابی دستم نیست و روی مدار پرواز می‌کنم سفید می‌شوم. به زبون خودمونیِ اصفاهونی:

اگه نتونم بنویسم می‌میرم.

شهرزاد

تــنها انگــیزه‌ی زنــدگی نــویسنده «نـوشتن» است. پـرسش «چـرا می‌نویسی؟» از نویسنده‌ی تمام‌وقت مثل پرسش «چرا نفس مـی‌کشی؟» از دیگران است.

نویسنده کسی است که حرفی برای گفتن دارد و عملاً برای نوشتن آن قلم به دست می‌گیرد.

نویسنده در اوج و در وقت نوشتن «پرسناژ اصلی جهانسازی» را بـه مبارزه می‌طلبد. معتقد است دنیا درست ساخته نشده و او درستش مـی‌کند. نویسنده به «پرسناژ اصلی جهانسازی» می‌گوید برو کنار، تو خرابش کردی من الان درستش می‌کنم. نویسنده کسی است که در اعماق وجودش معتقد است اوضاع دنیا نابه‌سامان است و بر این باور است که می‌تواند دنیایی به سامان خلق کند.

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو...

حافظ

گر خدا بودم ملائک را شبی فریاد می‌کردم...

فروغ

نویسندگی تنهایی و خلوت و دوری گزیدن می‌طلبد. خسته کردن مغز هم حدی دارد. این خودکشی‌ها نتیجه تخلیه شدید یکی از عظیم‌ترین فعالیت‌های دماغی و کارگیری مغز است. برخلاف دانش‌مندان که همواره امکان نوعی خروج فعالیتِ مغز خود را دارند، همه‌ی وجود نویسنده هنگام قفل، در داخل محبوس است و جز انفجار مرگ هیچ خروجی نجات بخشی نمی‌بیند.

نویسندگی سلاح است و مرگ در مقابلش عقب می‌نشیند. نویسندگی جبران است و تا وقتی جبران میسر باشد مرگ پا پس می‌کشد اما در کمین و منتظر. هنگام که جبران امکان‌ناپذیر باشد مرگ گام پیش می‌گذارد.

تمام دلایلی که برای خودکشی نزد انسان‌های مختلف دیده می‌شود نزد نویسندگان هم دیده می‌شود. در مورد خودکشی در حالت کلی، هزاران تحقیق انجام شده و هزاران صفحه نوشته‌اند که ما این‌جا از نوشتن در مورد خودِ خودکشی پرهیز می‌کنیم. فقط بگوییم طبق آمار سازمان ملل در سال ۲۰۱۹ هر چهل ثانیه یک نفر خود را می‌کشد.

سوآل ما این که آیا نویسندگان دلایل اختصاصی برای خودکشی ندارند؟

دلایل عمومی خودکشی از جمله افسردگی به کنار، نویسنده‌ها یا تمام می‌شوند یا قفل می‌شوند. بعضی نویسنده‌ها شروع نشده تمام می‌شوند. آیا همیشه قفل شدن به خودکشی و حذف فیزیکی کامل خویشتن منجر می‌شود؟ نه. می‌تواند به انواع دیگر خودکشی از جمله اعتیاد بینجامد. در بیان این معنا طنز نصرت رحمانی گویاست:

خودکار بیک من

وقتی‌میان بالش انگشت

آرام می‌گرفت
انگار خون ز صاحب خود وام می‌گرفت
هی می‌نوشت
هی می‌نوشت
هی...
گویی کلاف دار خویش را
هی می‌سرشت
هی می‌سرشت
هی...
بر پهن‌دشت صفحه‌ی کاغذ
گردن‌کشی میانه‌ی میدان بود
از سلطه در گریز
و با سریر سلطنت سنگ در ستیز
و با سلیطه‌های سیاست
چنگی خشن به خفتِ گریبان بود
خودکار بیک من چو سمندی
در زیر گِردران سرانگشت‌های من
می‌تاخت
می‌شتافت
هی شعر می‌سرود
هی شعر
هی...هات...
راه میان‌بری

از شام تیره بر صبح تابان بود
کوته کنم فسانه
به یک پاره‌ی سخن
آیینه‌دار عصمت انسان بود

باری
بسیار می‌سرود
از بود از نبود
از پودهای تار
از تارهای پود
آنقدر او سرود که دیگر
در مغز یعنی که – در رگش – خونی به‌جا نبود
از من
یعنی ز صاحبش سریع‌تر تمام شد و این بنا نبود
ooo
ooo
ooo
امروز ز خودکار بیک من
جز لوله‌ای تهی به‌جا نمانده است
و با آن
هی می‌کشم
خطی ز دود یشم بر مرمر روان
روزان من شبان
روزان من شبان

اغلب نویسندگانی کـه تـمام مـی‌شوند یـا قـفل مـی‌شوند بـه سـوی خودکشی بالقوه یا بالفعل گرایش پیدا می‌کنند. بـعضی افسـرده و بـی‌تفاوت، برخی مصمم و آگاه، عده‌ای نیز با احساس مسئولیت عمیق اما خود را بی‌فایده یافتن.

البته نه این که هر نویسنده‌ای که حرفش تمام شده خودش را کشته. نه. جمالزاده، که گفته‌اند پدر داستان کوتاه و آغازگر رآلیزم در ادبیات فـارسی بوده، چهل سال چیزی ننوشت و طوری هـم نشـد. امـا بـخش عـظیمی از نویسندگانی که خودشان را کشته‌اند حرف‌شان تمام شده. جوهر خودکارشان تمام شده.

قفل؟ نه این که هر کس که قفل شده خودش را کشته. نه. اما بخش عظیمی از نویسندگانی که خودشان را کشته‌اند قفل شده بودند. به طوری که می‌توان گفت فرقی بین دلایل خودکشی‌های فـراوان هـمگانی و خـودکشی نویسندگان نیست الا یک جا: قفل شدن.

داستان شهرزاد قصه گو وجـه دیگـری از داسـتان نـویسندگان است. شهرزاد قصه گو باید دائماً قصه‌ای بگوید وگرنه زمان، یعنی هـارون الرشـید زمانه او را خواهد کشت:

یا قصه‌ای بگو یا بمیر

نویسنده موقعی به عنوان نویسنده «وجود» دارد که بنویسد. خارج از نوشتن وجود ندارد و جسمش مزاحم «وجود نـداشـتنش» مـی‌شود. مـزاحـم اوست. مزاحم درون نویسنده‌ی اوست. و باید کـه جسـمش نـباشد. چـرا کـه حجاب خود است:

حافظ تو خود حجاب خویشتنی از میانه برخیز

و صد البته که این حکم کلی نیست. نویسندگان فرزندان شهرزادنـد،

زیر تیغ هارون‌الرشید، اسیر زمان و زمانه.

در ژاپن می‌گویند نویسنده‌ای که خودش را نکشته هنوز نویسنده نشده. نویسنده‌ها برای رهایی از قفل ترفندهای گوناگون به کار برده‌اند، حتا بعضی برای فرار از قفل شدن، در مورد روابط نزدیک با دختركان خردسال می‌نویسند، برخی نیز در مورد راز خودکشی نویسندگان به جستجو می‌پردازند.

نویسنده‌ی خودپرواز، همه‌ی نوشته‌هایش، یادداشت‌های خودکشی است. اندیشه‌ی پرواز در او زندگی می‌کند و پروازش هرگز ناگهانی نیست.

در این تحقیق به نام‌های فراوانی برخوردم که فقط تعداد اندکی را به عنوان نمونه انتخاب کردم. به نمونه‌های انتخاب شده به مراتب می‌شود افزود که نمی‌افزایم.

بعضی موارد هم که اصلاً معلوم نشده، به عنوان مثال آیا مرگ آلبرکامو خودکشی نبوده است؟

برای هر کدام از خودکشی‌ها دلایلی آورده‌اند که تا حدودی به کار پلیس جنایی می‌آید.

البته در درازنای تاریخ داشته‌ایم گوینده‌ای را که گفتنی‌ترین سخن قرون و اعصار را به میان آورد «خود را بشناس» را به بیان آورد اما هرگز ننوشت چرا که معتقد بود نوشتن سواد می‌خواهد و خود را بی سواد می‌دانست. امروزه ریشه یابی همه شاخه‌های تفکر بشری به سقرات می‌رسد. بزرگ‌ترین نویسنده‌ی طول تاریخ هرگز حتا یک واژه ننوشت اما از قولش و بر مبنای گفته‌هایش بیش‌ترین نوشته‌ها تولید شده. بله سقرات را می‌گویم. مرگ او پس از امکان فرارش خودکشی نبود؟ همینجا بگویم که مرگ سقرات با آن داستان حیرت انگیز خودکشی نیست، جنایت حکومتی است همان گونه که مرگ بسیاری دیگر.

خروج

اولاً اگر مسلمان هستیم که خودکشی در دین مطلقاً مـمنوع شـده و حرام است.

ثانیاً نویسندگانی که خودکشی کرده‌اند مهم هستند اما به مراتب مهم‌تر و عظیم‌تر از آنان نویسندگانی هستند که تا آخر پای زندگی ایستاده‌اند:
هومر، شکسپیر، دانته، گوته، بالزاک، داستایوفسکی، تولستوی، دیکنز، کافکا، بولگاکف، مارکز و دیگر و دیگران.

در سرزمین خودمان فردوسی، خیام، سعدی، مولوی. حافظ هم که یا خودش مرد یا کشتندش. در دوران معاصر هم که بگو نیما، اخـوان، شـاملو، سهراب، نصرت و دیگر و دیگران.

ثالثاً ما فیلسوف خندانی به اسم دموکریت و نویسنده‌ی شاد باشی به اسم اپیکور داشته‌ایم که غایت زندگی را شادی تـعریف کـرده‌انـد. آشـنایی و خواندن اپیکور کمک می‌کند. خـیام خـودمان هـم از اعـماق تـیرگی فـرمان

شادباش می‌دهد.

رابعاً مرگ بالاخره خودش می‌آید و چه بخواهیم چه نخواهیم همه‌مان در صف طویل آن ایستاده‌ایم. آش کشک خاله است و نخوردن هم ندارد. خیلی‌ها کمر به قتل ما بسته‌اند، مهم‌ترین‌شان زمان و زمانه، دیگر لازم نیست خودمان کمک‌شان کنیم. حالا چه عجله‌ای؟

خامساً حالا گیرم که خودمان را کشتیم، یعنی مثلاً همین الان از همین بالا بلندی خودمان را وسط پیاده‌رو پرت کردیم. می‌دانید چه می‌شود؟ بگذارید نصرت جواب بدهد:

سیگار می‌کشم
و فکر می‌کنم که چه آسان
از پشت پنجره، از اینجا
با خیز می‌توان
روی پیاده‌روی سمنتی پرید و مرد
یک آه و بعد... خواب
له، تخت، چون کتاب
□
تصمیم...ها... آها
آب دهان بی‌مزه را جمع می‌کنم
اَخ... تف!
□

تف در فضای تیره کمی چرخ می‌خورد
روی پیاده‌روی سمنتی شلاپ
از کوچه عابری که می‌گذرد نعره می‌کشد
ای خار!!!مواظب باش
□
سیگار می‌کشم
و فکر می‌کنم که لاشه‌ی پاشیده و کثیف
در پیش پای رهگذران، نیست
چیزی جز اختلال
در نظم، در امور
از این گذشته دور از نزاکت است
قانون در این میان
تکلیف خویش را به صراحت ابراز کرده است
هم شهر زشت می‌شود
هم سد معبر است
□
در این میان کدام گره باز می‌شود
از روح ما و من...؟
یک تکه پاره گوشت لهیده
یک مشت خون دلمه بسته‌ی بد بوی
و یک توده استخوان، که کم از تف نیست
آری تف است، تف، تف سر بالا

اما چگونه خودمان را نکشیم؟ با اتصال به زندگی. با مفید بودن. با یاد گرفتن. با یاد دادن. با هر روز از بین هزاران زشتی لااقل یک چیز زیبا دیدن.

ما اگر رو به سوی زندگی داشته باشیم بالاخره به یک دردی میخوریم. لازم نیست خودمان را بکشیم تا خودمان را اثبات یا راحت کنیم. می‌توانیم بکوشیم از راه سخت‌تر وارد شویم و کمی مفید و مهربان باشیم. با دیگران، با همه و از همه مهم‌تر با خودمان.

لطفاً خودمان را نکشیم. خیلی سخت نیست. کمی تمرین می‌خواهد. مگر نه این‌که بخش بزرگی از زندگی تمرین و تجربه است؟

و در نهایت اگر کار خیلی پیچیده و پیشرفته بود کمی «خور و خواب و خشم و شهوت» سعدی کمک می‌کند. منظورم را که می‌دانید؟!

برخی نویسندگان خودپرواز

A

Manuel Acuña

Louis Adamic

Arthur Adamov

Francis Adams (writer)

Ryunosuke Akutagawa

Jean Améry

Raymond Andrews

Hubert Aquin

Nelly Arcan

Reinaldo Arenas

José María Arguedas

Takeo Arishima

Charles Ashton (historian)

Arno Assmann

Zo d’Axa

B

James Robert Baker

R. H. Barlow

William Vincent Barré

Rex Beach

Victoria Benedictsson

Walter Benjamin

Lore Berger

Steven "Jesse" Bernstein

H. S. Bhabra

Jens Bjørneboe

Samuel Laman Blanchard

Ernest Bornemann

Karin Boye

Menno ter Braak

Henry Joseph Steele Bradfield

Richard Brautigan

Frederick Hazlitt Brennan

Ivana Brlic Mazuranic

Eustace Budgell

C

Andrés Caicedo

Albert Caraco

George Caragonne

Don Carpenter

Camilo Castelo Branco

Harry M. Caudill

Samson Cerfberr

Ana Cristina Cesar

Nicolas Chamfort

Evan Chandler

Iris Chang

Thomas Chatterton

Konstantin Chkheidze

Charles Clegg

Charmian Clift

Kurt Cobain

Danielle Collobert

Charles Caleb Colton

Courtney Ryley Cooper

Branko Copic

Elise Cowen

Ida Craddock

Hart Crane

Thomas Creech

James Ashmore Creelman

Hector-Jonathan Crémieux

René Crevel

Harry Crosby

Géza Csáth

Will Cuppy

D

Stig Dagerman

John Davidson (poet)

Osamu Dazai

Aldo De Benedetti

Roy Andries De Groot

Penelope Delta

Frederick Van Rensselaer Dey

Thomas M. Disch

Tove Ditlevsen

Len Doherty

Michael Dorris

Chris Doty

Robin Douglas-Home

Pierre Drieu La Rochelle

K. Sello Duiker

E

Dorothy Edwards (Welsh novelist)

Tristan Egolf

Ethyl Eichelberger

Carl Einstein

F

Alexander Fadeyev (writer)

Fan Changjiang

Arthur Davison Ficke

Ham Fisher

John Gould Fletcher

Fu Shanxiang

G

Vsevolod Garshin

Romain Gary

Helen Palmer (author)

Peter George (author)

Sam Gillespie

Charlotte Perkins Gilman

Guy Gilpatric

Richard Glazar

Denis Goodwin

William Lindsay Gresham

Paul Gruchow

Hjalmar Gullberg

H

Stephen Haggard

Kenneth Halliwell

St. John Emile Clavering Hankin

Tamiki Hara

James Harden-Hickey

Horace Hart

Walter Hasenclever

Rashad Hashim

Beatrice Hastings

Attila Hazai

Sadegh Hedayat

Olle Hedberg

Thomas Heggen

Carolyn Gold Heilbrun

Ernest Hemingway

Leicester Hemingway

Jarl Hemmer

Henry William Herbert

Iva Hercíková

James Leo Herlihy

Anderson Bigode Herzer

Betty Hester

Jacob Hiegentlich

Ashihei Hino

Jane Aiken Hodge

Merton Hodge

Abbie Hoffman

Doug Hopkins

Brian Howard (poet)

Lisa Howard (reporter)

Robert E. Howard

Lorraine Huling Maynard

Arthur Eaglefield Hull

Robin Hyde

I

Evald Ilyenkov

Kaan Ince

William Inge

J

Charles R. Jackson

Philipp Jaffé

Morris K. Jessup

Orrick Glenday Johns

B. S. Johnson

Maurice Joly

Ingrid Jonker

Attila József

Philippe Jullian

K

Metin Kaçan

Sarah Kane

Yasunari Kawabata

Bizan Kawakami

Anthony Paul Kelly

Alan Kirschenbaum

Jim Kjelgaard

Heinrich von Kleist

Jochen Klepper

Ardian Klosi

Fletcher Knebel

Vsevolod Kochetov

Arthur Koestler

Sarah Kofman

Hannelore Kohl

Nikola Koljevic

Jerzy Kosinski

L

Deborah Laake

Lao She

Mariano José de Larra

Margaret Laurence

Katherine Lawrence

Pepi Lederer

Joel Lehtonen

Édouard Levé

Primo Levi

D. A. Levy

Heather Lewis (writer)

Lester Lewis

Hans Leybold

George Lichtheim

Lin Yi-han

Ross Lockridge Jr.

Petre Locusteanu

Erich Loest

Max Freedom Long

Leopoldo Lugones

M

F. Gwynplaine MacIntyre

Colin Mackay (writer)

Philipp Mainländer

János Majláth

Sándor Márai

Eugène Marais

Nilgün Marmara

Harry Martinson

Eleanor Marx

Gunnar Mattsson

Vladimir Mayakovsky

Alexander Keith McClung

Tom McHale (novelist born 1941)

Johann Heinrich Merck

Carlo Michelstaedter

Richard Barham Middleton

Walter M. Miller Jr.

Roger Milliot

Yukio Mishima

Edgar Mittelholzer

Vilhelm Moberg

Arthur Moeller van den Bruck

Henry de Montherlant

Pamela Moore (author)

Jason Moss (writer)

Dhan Gopal Mukerji

John Mulgan

Inge Müller

Börries von Münchhausen

N

Miroslaw Nahacz

Nandanar (author)

Yves Navarre

Gérard de Nerval

Torquato Neto

Adela Florence Nicolson

Hollister Noble

Franz Nopcsa von Felso Szilvás

Hisashi Nozawa

O

John O’Brien (novelist)

Alexandru Odobescu

Louis Owens

P

André Paiement

Breece D’J Pancake

Dillwyn Parrish

Cesare Pavese

Harry Thurston Peck

Mike Penner

Petronius

Richard Pigott

Edappally Raghavan Pillai

H. Beam Piper

Peter Pistanek

Sylvia Plath

John William Polidori

Gabriel Pomerand

Raul Pompeia

Jan Potocki

William David Powell

Lucien-Anatole Prévost-Paradol

Adam Pribicevic

Gert Prokop

ProtopopescuDrago

Q

Qiu Miaojin

Ann Quin

Horacio Quiroga

R

Jean-Joseph Rabearivelo

Fritz J. Raddatz

Alexander Radishchev

Taqi Rafat

Ferdinand Raimund

Rajalakshmi

Anil Ramdas

Christopher Rave

Richard Realf

Liam Rector

Myrtle Reed

David Oliver Relin

William Relling Jr.

Cale Young Rice

Jacques Rigaut

Roger-Arnould Rivière

E. Arnot Robertson

Amelia Rosselli

Berton Roueché

Gerolamo Rovetta

Alice Rühle-Gerstel

S

Mário de Sá-Carneiro

Gunter Sachs

Jun Sadogawa

Stig Sæterbakken

Emilio Salgari

Ramón Sampedro

Thomas Parker Sanborn

Sanmao (author)

Drake Sather

John Monk Saunders

Alexander Saxton

Herman George Scheffauer

Runar Schildt

William Seabrook

Seneca the Younger

Mark Shepherd (novelist)

Gennady Shpalikov

Peder Sjögren

Edward Stachura

Frank Stanford

George Sterling

Adalbert Stifter

John Augustus Stone

Alfonsina Storni

Michael Strunge

John Suckling (poet)

Mikhail Sushkov

Aaron Swartz

T

Hidemitsu Tanaka

Rudolf Tesnohlídek

Hunter S. Thompson

James Tiptree Jr.

Ernst Toller

John Kennedy Toole

Felipe Trigo

Thaddäus Troll

Kurt Tucholsky

Peter Tyrrell

U

Dorothy Uhnak

Tor Ulven

Urmuz

Nikolai Uspensky

V

Valérie Valère

Louis Verneuil

Guido da Verona

Ned Vizzini

W

David Foster Wallace

Horace Binney Wallace

Wang Guowei

George Drought Warburton

Albert Wass

Gary Webb

Josef Weinheber

Otto Weininger

Ernst Weiss

Lew Welch

Edward Lucas White

Gustav Wied

Charles Williams (U.S. author)

Stanislaw Ignacy Witkiewicz

Alfred Witte

Wally Wood

Virginia Woolf

Y

Shoji Yamagishi

Francis Parker Yockey

A. P. Younger

Z

Unica Zürn

Joost Zwagerman

Stefan Zweig

برخی کتاب‌های این نویسنده

ادبی

- شاه‌نامه در بمباران، آرش، استکهلم، ۱۹۹۳ +کاوه‌ی آهنگر و ضحاک ماردوش، فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۶۹
- خط آینده، نگاه، تهران، ۱۳۷۳
- زار بر سر سبزه، آرش، استکهلم، ۱۹۹۶ + خیام و ترانه‌ها، نخستین، تهران ۱۳۷۵ + فکر روز، تهران، ۱۳۷۹ + نگاه، تهران، ۱۳۹۷
- گلستان سعدی برای نوجوانان، ابتکار نو، تهران، ۱۳۸۳
- موش و گربه، عبید زاکانی، ابتکار نو، تهران، ۱۳۸۴
- شعر نو برای مبتدیان جوان، ابتکار نو، تهران، ۱۳۸۴
- پادشاه صورت و معنا، ابتکار نو، تهران، ۱۳۸۸
- احمد شاملو – عکس فوری، گوشه، تهران، ۱۳۹۳
- شاهنامه برای جوانان، نگاه، تهران، ۱۳۹۴
- نیم نگاهی به مولوی، مثنوی برای جوان‌ترها، نشانه، تهران، ۱۳۹۶
- احمد شاملو – چهره‌ی دیگر، نشانه، تهران، ۱۳۹۷
- نیم نگاهی به رفتگان راه شعر نو، اینترنت، ۱۳۹۸

داستان

- قفس شطرنج، آرش، استکهلم، ۱۹۹۲ + روشنگران، تهران، ۱۳۷۱
- ژ، عطایی، تهران، ۱۳۷۹
- باغ جهانی، انگلیسی، ابتکارنو، تهران، ۱۳۸۲

- پیام آور لال، نگاه، تهران، ۱۳۸۳
- سنگ کاغذ قیچی، آرش، استکهلم، ۲۰۰۵
- دوزخ غزل‌های سلیمان، گامل، استکهلم، ۲۰۰۷
- داستان عشق ایرانی، اینترنت، انگلیسی، ۲۰۰۸
- مشرق غزل‌های سلیمان، اینترنت، انگلیسی، ۲۰۱۳
- گُردآفرید، نگاه، تحت بررسی، ۱۳۹۷

فلسفه علوم

- سیاه‌چاله‌ها، گستره، تهران، ۱۳۶۳
- تأملات اینترنتی، مرکز، تهران، ۱۳۷۶
- نیم نگاه، از ارستو تا هایزنبرگ، نشانه، تهران، ۱۳۹۵

مقالات

- آزادی رنگ و خنده، نارنج، تهران، ۱۳۷۷
- در فاصله‌ی آژیرها، کتاب ایران، تهران، ۱۳۷۷
- مجمع‌الجزایر شاعران پرومته، زمان، تهران، ۱۳۷۹
- کاره سرباز در مونپارناس، ابتکار نو، تهران، ۱۳۸۳
- کرانه‌ی عشق، ابتکار نو، تهران، ۱۳۹۶

ترجمه

- شب ایگوانا، تنسی ویلیامز، قطره، تهران، ۱۳۸۶